

با قرآن در صحنه (۵)

آزاداندیشی و حق طلبی

سخن درباره اصل اعجاز در دعوت پیامبران و معجزه خاص پیامبر اسلام بود و جنابعالی به طور اجمال به برخی مطالب اشاره فرمودید و قرار شد که در فرصتی تفصیل آنرا بیان بفرمایید. یکی از مسائل، تأثیر وحی در شخصیت خود پیامبر اکرم (ص) بود و تفاوتی که در شخصیت ایشان پس از نزول قرآن پیدا شد. فرمودید که خود پیامبر تحت تأثیر بلاغت قرآن قرار داشتند و مسأله بعدی، سرّ اعجاز قرآن بود و انقلابی که پیامبر بر اساس آن برپا کرد.

بسم الله الرحمن الرحيم. کسانی که بخواهند بیشتر در این مسأله تحقیق کنند، باید با ذهن باز و خالی از مجذوبیت نسبت به مکتب‌های فکری و تصمیم‌های گرفته‌شده قبلی در آن وارد شوند. عده‌ای از مردم با قرآن و دین مخالف‌اند، چون قبلاً تصمیم گرفته‌اند مخالف باشند! بعد برای تصمیماتشان توجیهاتی می‌کنند. ما با این‌ها حرفی نداریم. این‌ها مادی فکر می‌کنند. ماورای ماده برایشان مطرح نیست. با آن‌ها کار نداریم. روی سخن ما با کسانی است که اندیشه باز دارند. تحت تأثیر مکتب خاصی نیستند و انسان‌های آزادی هستند. چون آزادی انسان تنها به این نیست که از لحاظ اقتصادی و وضع نظام اجتماعی آزاد باشد. آزادی مهم این است که اندیشه انسان آزاد باشد و قالبی فکر نکند. خیلی از مردم هستند که ندای آزادی سر می‌دهند و طرفدار آزادی هستند! ولی می‌بینیم که دچار قید و بند مکتب‌های خاصی هستند. این‌ها در واقع برده مکتب هستند. برده فکرند. برده نظام حزبی و اجتماعی هستند. حرف ما این است که قرآن برای آزاد کردن انسانی آمده است که بخواهد آزاد شود، نه برای انسانی که بخواهد در قید و بند مکتب خاصی باشد و برای آن تصمیم قبلی گرفته باشد. مثل بچه‌ای که می‌خواهد چیزی را برایش بخرند، حال چه به

صلاحش باشد چه نباشد. او جز به تصمیم و خواسته خود، به چیز دیگری توجه ندارد. ما این مطلب را برای کسانی مطرح می‌کنیم که آزاداندیش باشند. کسانی که طالب حق هستند و حق را محدود در یک مکتب و نظام و اندیشه خاص و قالبی نمی‌کنند.

نقش پیامبر (ص) در تاریخ

درباره شناخت اعجاز قرآن، شما باید وضع جزیره العرب آن زمان را در نظر بگیرید و آن را با دعوت و رسالت اسلام مقایسه کنید. مسأله دیگری که، بعد از شناخت جوّ و محیطی که قرآن در آن نازل شد، برای شناخت اعجاز قرآن لازم است مطرح شود، زندگی شخص رسول اکرم (ص) است. اگر به تاریخ‌های مدون و مشهور و مورد اعتماد و اجماع مورخان که درباره اسلام نوشته‌اند مراجعه کنیم، می‌بینیم که طوری تاریخ این شخصیت روشن است که تاریخ پدران ما برای ما روشن نیست! فرضاً اگر من و شما بخواهیم زندگی پدر خودمان را مثلاً در آن وقت که به سن بلوغ رسیده بودند ترسیم کنیم، نمی‌توانیم، چه رسد به زندگی اجدادمان. خود من نمی‌دانم که جدم در زمان جوانی مثلاً چه اخلاقی داشته، چه مسافرت‌هایی کرده، روشش در زندگی چگونه بوده، بر خورد هایش، ناراحتی‌هایش، خوشی‌هایش چه بوده است؛ خبر ندارم؛ چه برسد به دانستن احوال جدّ جدم. ولی زندگانی و شخصیت پیامبر (ص) را می‌بینیم که کاملاً روشن است. همان‌طور که قرآن بیان می‌کند و یهود و نصارا و اهل کتاب را مخاطب قرار می‌دهد که شما او را خوب می‌شناسید: **(يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ)**^۱. انسان اولادش را بهتر از پدرش یا اجدادش می‌شناسد، چون مولود او و زیر بال و پر اوست. از این‌روست که می‌فرماید همان‌طوری که بچه‌هایتان را می‌شناسید، این شخصیت را خوب می‌شناسید. شما که قبلاً به شخصیتش معتقد بودید چه شده است که حالا او را انکار می‌کنید؟ شخصیت رسول خدا (ص)، زندگی او، زندگی خانواده او و آبا و اجداد او همه روشن بود و هست. هیچ‌کدام از ما نیست که زندگی چهار پنج پشت خود را بشناسیم. محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدالمنف تا ابراهیم خلیل (ع) و اکثراً چهره‌های روشن. این زندگی آبا و اجدادی اوست. همین‌طور زندگی خود پیامبر اکرم (ص)، از زمانی که متولد شد؛ دوره شیرخوارگی و زمانی که در قبیله بنی‌سعد به سر می‌برد؛ بعد که به حجر^۲ عبدالمطلب

۱. همان‌گونه که پسران خود را می‌شناسند، او [محمد] را می‌شناسند. بقره (۲)، ۱۴۶؛ انعام (۶)، ۲۰.

۲. پناه، کف حمایت.

دعوت شد؛ یعنی زمانی که پدرش عبدالله وفات کرد و بعد که سرپرستی او را ابوطالب به عهده گرفت؛ دورهٔ چوپانی حضرت و همین‌طور تا سن چهل‌سالگی، گفتار، رفتار و... همه کاملاً روشن است. حتی انسان می‌تواند رد پای حرکت پیغمبر را حس کند. کسی که چهل سال در میان این مردم بود و از جهت اخلاقی و صداقت مورد اعتماد همه بود، تا آنجا که نامش را قریش فراموش کرده بود؛ می‌گفتند: **جاء أمين، ذهب أمين** اگر مسافرت و تجارت می‌کردند - آن زمان که بانک نبود - اموال و دارایی خود را نزد او به امانت می‌گذاشتند، اگر اختلافی داشتند، - مثل اختلافی که بر سر نصب حجرالأسود پیدا کردند - برای رفع آن از او می‌خواستند که قضاوت کند. در تمام زندگی‌اش، یک کلمه دروغ، ناروا، تهمت، افتراء، بدزبانی، بداخلاقی از او ندیدند. سراپا صدق و امانت بود. این هم دست تقدیر الهی است که باید شخصیتی با این سوابق پرورده شود، تا بتواند دعوتش را در یک فصل از زمان به دنیا اعلام کند.

همین انسان، با این سوابق، با این صداقت، با این امانت، با آن شناختی که قریش و دیگر مردم از او داشتند، یک‌مرتبه بعد از چهل‌سالگی مدعی می‌شود که من از جانب خدا برای نجات شما مبعوث شده‌ام و این کتاب نشانهٔ رسالتم. اولین آیات در غار حرا نازل شد؛ بعد آیات سورهٔ مدثر و مزمل را اعلام می‌کند. آیا با نظری وسیع و به دور از تعصب، می‌توان گفت کسی که در مدت چهل سال زندگی، حتی یک کلمه به مردم دروغ نگفت، ناگهان بیاید چنین دروغ بزرگی جعل کند؟! این مطلب را من از دید خودم نمی‌گویم؛ این طرز دید غربی‌هاست. ما با یک دیدهٔ دیگر رسالت این شخصیت را می‌شناسیم و معترف هستیم.

اتهام به پیامبر (ص) و اسلام

بعد از فتوحات اولیهٔ اسلام که تا نزدیک فرانسه پیش رفت و به خصوص بعد از اینکه اسپانیا از دست مسلمین بیرون رفت، حرکتی و جنبشی در غرب بر ضد اسلام پیش آمد، که بعد از جنگ‌های صلیبی و وحشتی که از فتوحات اولی و ضربه‌ای که در آن جنگ‌ها به غرب وارد شد، دامنهٔ بیشتری گرفت. یکی از دشمنانه‌ترین کارهایشان در ضدیت با اسلام تهمت زدن به اسلام و به رهبر آن بود. افتراپی نبود که به پیامبر (ص) خدا نبندند! از دروغ‌گویی گرفته، تا بت‌پرستی! می‌گفتند این کسی که می‌گوید من پیامبرم و برای توحید

قیام کرده است، بت می‌پرستد! کار لایل انگلیسی - که باید بگویم رحمت‌الله علیه - (او قبلاً کشیش بود و از متفکران بزرگ است) پیش از اینکه ما مسلمان‌ها به رد این تهمت‌ها قیام کنیم، در مقام تبرئه پیامبر برآمد و گفت که چطور ممکن است کسی چهل سال به مردم راست بگوید و آن‌وقت بعد از این مدت چنین حرفی را جعل کند و به خدا نسبت دهد و دروغ بگوید؟! بعد تعبیر عجیبی دارد؛ می‌گوید اگر کسی به دروغ ادعای بنایی و معماری کرد و شناختی از مواد و مصالح و کار معماری نداشت، آیا چنین کسی می‌تواند بنایی بسازد؟ این شخصیت که قیام کرد، با همان مواد و مصالحی که در دست داشت مردم را دگرگون کرد و چنان نظام اجتماعی عظیمی برپا کرد و چنان موجی در دنیا به وجود آورد که هنوز هم باقی است و پیش می‌رود. آیا چنین مردی را می‌توان گفت که دروغ‌گو بوده است؟! بعد تعبیری می‌کند که به عربی چنین ترجمه شده: **وَاللّٰهُ، مَا كَانَ مُحَمَّدٌ كَذَّابًا قَطُّ.** (به خدا، محمد هرگز دروغ نمی‌گوید) **وَ لٰكِنْ كَانَتْ قِطْعَةٌ اَنْفَجَرَتْ مِنْ قَلْبِ اَلطَّبِيعَةِ.** (اما محمد پاره‌ای از حیات بود که از دل خلقت بیرون جست و چنین موجی ایجاد کرد). این خلاصه مسأله دوم بود که گفتیم این شخصیت بزرگ و پیامبر عالیقدر، وضع زندگی‌اش و سوابقش برای همه روشن بود.

دو عامل مهم پیشرفت اسلام، قرآن و شخصیت پیامبر (ص)

حضرت آیت‌الله، لطفاً در ارتباط با بیانات قبلی‌تان، بفرمایید که شخصیت پیامبر (ص) در پیشبرد نهضت اسلامی چه تأثیری داشت؟

پیشرفت نهضت اسلام که به تصدیق همه مورّخان و محققان، عظیم‌ترین نهضت در تاریخ بشریت به شمار می‌آید، دو عامل مهم داشت. عامل اول خود قرآن است، همان‌طور که قبلاً هم گفتیم و بعد هم بیشتر توضیح خواهم داد. عامل بعدی همان خلقیات رسول اکرم (ص)؛ یعنی همان صداقت، متانت، صبر، تحمل و برخورد ایشان با عامه مردم بود. گاهی کسانی از مشرکان و از اعراب اطراف جزیره، حتی پیش از اینکه آیاتی بر آن‌ها تلاوت شود، می‌آمدند خدمت حضرت، و از روی همان حسن فطری که داشتند، شخصیت فوق‌العاده رسول اکرم (ص) را احساس می‌کردند.

رحمت و سعه صدر پیامبر (ص)

یکی از خصوصیات پیامبر اکرم (ص) همین روحیه رحمت و خیر ایشان بود. چنان‌که

می‌دانیم، در برابر شکنجه‌هایی که قریش به مسلمین مستضعف روا می‌داشت و نسبت به خود پیامبر اکرم (ص)، در آن سفر کوتاه ولی بسیار مهمی که به طائف رفتند و اهانت‌هایی که به وی می‌شد، با نهایت سعه صدر و بردباری و وسعت نظری که نسبت به مردم داشت رفتار می‌کرد و به همان مشرکان و همان عرب جاهلیت هیچ‌گاه با نظر عناد و دشمنی نگاه نمی‌کرد و بارها می‌فرمود: «اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»^۱. هیچ‌گاه نفرین نمی‌کرد؛ موضع‌گیری شخصی نمی‌کرد؛ در مقابل آن‌همه دشمنی‌شان می‌گفت: این‌ها نادان‌اند. همچنان با آن‌ها رفتار می‌کرد که طیب حاذق و دلسوز با بیمار رفتار می‌کند: از بداخلاقی و حتی ناسزا گفتن بیمار به خود ناراحت نمی‌شود؛ بلکه بیشتر به علاج او می‌پردازد.^۲ چنین خصیصه‌ای در پیامبر اکرم (ص) بود و چنین جاذبه‌ای در او بود. می‌خواهم بگویم سبب پیشرفت ادیان شخصیت‌هایی بوده است که به نبوت و رسالت قیام کرده‌اند و آن‌ها، به اصطلاح امروز، دیالکتیک جذیشان بیشتر از دیالکتیک دفعشان بوده است. پیامبران نسبت به دشمنان خود هم مهربان بودند. برعکس ما مسلمان‌ها که ادعای سعه صدر داریم، ولی با دشمنان می‌خواهیم به حالت خشونت و پرخاش رفتار کنیم. انبیا، به خصوص پیامبر اسلام و همچنین ائمه ما، با ملاحظه^۳، با طبیعیون به مهربانی برخورد می‌کردند. ما می‌دانیم که رفتار حضرت صادق (ع) با طبیعی مسلکان و دهری‌مذهبانی که می‌آمدند با او مجادله کنند چطور بوده است. این باید سرمشق ما مسلمان‌ها واقع شود. اساس همین است. «فِيمَا رَحْمَةٍ مِنْ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ» (با آن رحمت عظیمی که به تو داده‌ایم در مقابل این‌ها خاضع شده‌ای) یعنی خود این رحمت، رحمت خاصی شده. فوق بشری بوده؛ فوق تحمل انسان بوده؛ «وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَفَقَضْنَا أَلْقَابًا مِنْ حَوْلِكَ»^۴. (اگر فقط حالت دفعی و خشونت داشتی، کسی نزدیک تو نمی‌آمد)، مثل ما مسلمان‌ها!

پس، یکی از خصایص پیامبر (ص) همان جاذبه رحمتش و جذبش بود. مردمی که با او برخورد می‌کردند، پیش از آنکه تحت تأثیر قرآن و تلاوت قرآن قرار بگیرند، مجذوب

۱. «پروردگارا، قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا ایشان نمی‌دانند». همان مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، همان، ج ۲۰، باب ۱۱، ص ۲۱.

۲. «...طَبِيبٌ ذَوَّارٌ بِطَبِّهِ، قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَأَخْمَى مُوَابِسِمَهُ، يَضْحُكُ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ...» امام علی (ع) در وصف پیامبر (ص) می‌فرماید: طبیعی که برای معالجه بیماران به سراغ آن‌ها می‌رود (می‌گردد) و مرهم او اگر داغ می‌کند و می‌سوزاند، بهترین درمان است که هر جا نیاز به آن باشد بر زخم نهد. نهج البلاغه، عبده، خطبه ۱۰۴؛ صبحی صالح ۱۰۸. ۳. جمع ملحد، یعنی بی‌دینان. ۴. آل‌عمران (۳)، ۱۵۹.

اخلاق و ادب و گذشت و عفو پیامبر اکرم (ص) می‌شدند. ما باید اساساً چهرهٔ اسلام را این‌طور نشان بدهیم، وگرنه چهرهٔ خشونت را که همهٔ دنیا دارند. همهٔ جنگجوها دارند. اگر ما فعلاً در مرحلهٔ تاریخی خاصی هستیم که باید در مقابل دشمن ایستادگی کنیم، این مرحلهٔ گذار است. همچنان‌که جنگ در اسلام اصل نیست و یک مرحلهٔ گذار است. توجه کنید که همهٔ سوره‌های قرآن با ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ شروع می‌شود. یعنی آن حس رحمت را باید مثل جاذبهٔ عمومی جذب کنیم.

امیدواریم ما بتوانیم چهرهٔ اسلام را در این مرحلهٔ تاریخی به این صورت بنمایانیم. من متأسفم که می‌بینم نشریاتی، به نام اسلام، مقالاتی منتشر می‌کنند سرتا پا فحش، ناسزا! فحش و ناسزا کار انسان بی‌منطق است. اسلامی که منطق دارد فحش ندارد. بی‌جهت با هر کس طرف شدن و کوبیدن ندارد. من اکثر مردم ما را، همان‌ها را که این‌طور موضع ضد اسلامی دارند، مقصر نمی‌دانم، قاصر می‌دانم. این‌ها به اسلام صحیح و متن اسلام و سرچشمهٔ اسلام برنخورده‌اند. به هر حال، از خصایص پیامبر اسلام آن روحیه‌ای است که گفتم.

لزوم توأمان جذب و دفع

خواهش می‌کنم توضیحی هم در مورد آیهٔ شریفهٔ ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾^۱ که دربارهٔ نحوهٔ رفتار مسلمانان با کافران است، بیان بفرمایید. این دو نوع رفتار را که به مسلمانان سفارش شده است چگونه باید توجیه کرد؟

دو مسأله است: یکی مسألهٔ دعوت و رسالت است و دیگری مسألهٔ درگیری و موضع‌گیری. ما می‌گوییم که اسلام در مقابل دشمنان موضع خشن نمی‌گیرد؛ ولی اگر دشمن خواست فتنه ایجاد کند، اسلام موضع‌گیری خواهد کرد. مسلمان‌ها باید شدید باشند: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ﴾.^۲ این دو مسأله را نباید با هم خلط کرد. وقتی که می‌خواهیم رسالتمان را به دنیا ابلاغ کنیم و دشمن هم موضع خصمانه ندارد، بنابراین ما فقط می‌خواهیم او را جذبش کنیم. این روش همان روش رسول خداست. یعنی باید حالت جاذبه، فوق‌روش دافعه باشد. ولی وقتی که دشمن موضع گرفت، مسلمان‌ها هم باید سخت و محکم باشند.

۱. «محمد (ص) پیامبر خداست؛ و کسانی که با اویند، بر کافران، سختگیر [و] با همدیگر مهربانند». فتح (۴۸)، ۲۹.

۲. «و با آنان بجنگید تا فتنه‌ای بر جای نماند». انفال (۸)، ۳۹.

این آیه‌ای که تلاوت کردید به مناسبتی نازل شده است. این آیه در آخر سوره «فتح» آمده و به نظر من، در آخر این سوره، سرّ و فلسفه فتوحات اسلامی را بیان می‌کند. همان‌طوری که هر موجود زنده باید دو بُعد داشته باشد: یکی حالت جاذبیت و یکی حالت دفعیت، در انسان هم باید هر دو شأن باشد. اگر آدمی فقط جاذبه داشته باشد و دافعه نداشته باشد و در برابر مهاجم از خود دفاع نکند، قابل بقا نیست. حیاتش ادامه پیدا نمی‌کند، و برعکس.

قرآن، جامعه اسلامی را این‌طور توصیف می‌کند که **«وَالَّذِينَ مَعَهُ»**؛ آن‌هایی که با او هستند و همکار، همفکر، همقدم او و دنبالرو او هستند؛ نمی‌فرماید: **«وَالَّذِينَ أُسْلِمُوا»**؛ می‌گوید: **«وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشْدَاءُ عَلَى الْكُفَّارِ»**؛ یعنی وقتی که کفار موضع [خصمانه] گرفتند^۱. یک‌وقت است که می‌خواهیم کفار را تبلیغ و ارشاد بکنیم، در آن‌وقت اگر یک ناروایی گفتند، نباید خشونت نشان داد. بلکه باید با کمال صبر و بردباری حرفشان را شنید. ما با منطق قوی‌ای که در اسلام داریم طرف را می‌توانیم با اخلاقمان جذب کنیم. ولی وقتی که کافر تصمیم به کفر و موضع‌گیری در مقابل جامعه اسلامی گرفت، باید در برابر او ایستاد. البته این برای جامعه اسلامی است بعد از مراحل رسالت و دعوت. من داشتم مراحل رسالت و دعوت را می‌گفتم.

ما اکنون تا حدی، بعد از سقوط رژیم، رسالت داریم. ما رسالت داریم که چهره واقعی این اسلامی را که مسخ کرده‌اند و هر عده‌ای برای خود یک اسلام درست می‌کنند، به مردم نشان دهیم. رسالت داریم که پیام اسلام واقعی و حقیقی و اسلام زنده را به مردم ابلاغ کنیم. در این مرحله ما باید، بیشتر از حالت دافع، حالت جاذب داشته باشیم. من به این اصل معتقدم. اما اگر فرض کنید که جنگ رخ داد و بر ما هجوم آوردند، در اینجا باید مسلمان‌ها یکدست و یکدل، در مقابل مهاجم، با شدیدترین صورت ممکن ایستادگی کنند: **«أَشْدَاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا»** ملاحظه می‌کنید که در آخر سوره، جامعه اسلامی را تشبیه می‌کند به **«كَوْزَعٍ أَخْرَجَ شَطَاةً»**^۲. یعنی همچنان‌که گیاه اگر دارای قدرت جاذب و دافع نباشد، بقا ندارد و وقتی که دارای قدرت جاذبیت و دفعیت شد

۱. کسانی که اسلام آورده‌اند.

۲. مقصود این است که تعبیر «معه» (با او) در این آیه دلالت دارد بر پشتیبانی یاران پیامبر (ص) از حضرت؛ و پشتیبانی به خصوص وقتی مصداق می‌یابد که جنگ و ستیز در میان باشد.

۳. «بر کافران، سختگیر [و] با همدیگر مهربانند. آنان را در رکوع و سجود می‌بینی. چون کشته‌ای است که جوانه خود برآوردند». فتح (۴۸)، ۲۹.

می‌تواند خود را بالا بکشد و مثمر باشد، جامعه اسلامی هم همین‌طور باید باشد. این هم از این.

تأثیر قرآن، شخصیت پیامبر (ص)، فضای اجتماعی آن روز

برگردیم به اصل مسأله قرآن که باز خلاصه‌اش را قبلاً بحث کردیم و آن مسأله سوم است. مسأله اول، جو اجتماعی عرب و جزیره العرب، اندیشه‌های آن‌ها، تعصبات آن‌ها و افتخارات آن‌هاست که گفتیم به شعر و شمشیر و بت‌هاست، که هر طایفه‌ای برای خود یک بت مخصوص داشت. مسأله دوم، شخصیت و سرگذشت پیامبر اکرم (ص) است، که **«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»**^۱. آن جاذبیت و صداقت و امانتی که رسول خدا داشت او را آسوه کرد و به چهل سالگی که رسید، این راه، وحی اعلام کرد.

مسأله سوم تأثیر قرآن است که مهم‌تر از همه است، که بحث شد. مهم‌ترین وسیله دعوت اسلام، و همچنین مهم‌ترین دلیل مقاومت مخالفان، قرآن بود. دعوت پیامبر اکرم (ص) و صحابه‌ای که در همان مراحل ابتدای اعلام به اسلام گرویدند، از راه خواندن و تلاوت قرآن صورت می‌گرفت. و قرآن مخالفان را جذب می‌کرد. از این جهت، هنگام حج، مأمورانی می‌گماردند که مردم را از نزدیک شدن به پیامبر خدا مانع شوند. این جاذبیت تنها برای توده مردم نبود - یعنی مردم طبقات پایین که زیر شکنجه قریش بودند - بلکه حتی برای خود سران قریش و کسانی بود که برای حفظ منافع و قدرت و بت‌هایشان مقاومت می‌کردند. آن‌ها هم وقتی نزدیک می‌شدند تحت تأثیر قرآن قرار می‌گرفتند. و این مسأله عجیبی بود. بعد از اعلام رسالت و بر اثر آیاتی که پی در پی تلاوت می‌شد، وضع خاصی برای اهل مکه پیش آمد. همه قریش برای خاموش کردن این آتشی که برافروخته شده بود می‌کوشیدند. یا مردم را باز می‌داشتند از اینکه نزدیک رسول خدا بروند، یا آن‌ها را زیر فشار و شکنجه قرار می‌دادند. مکه کانون فشار و شکنجه شده بود.

نمونه‌هایی از جاذبیت قرآن

ولی همان‌هایی که جوان‌ها و توده مردم را مانع می‌شدند، خودشان که قرآن را می‌شنیدند تحت تأثیر قرار می‌گرفتند. در این باره داستان عکرمقبن ابی جهل و ابوجهل و ولیدبن مغیره

۱. «قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سر مشقی نیکوست». احزاب (۳۳)، ۲۱.

شنیدنی است؛^۱ یا قضیه اسلام آوردن عمر، خلیفه ثانی: عمر، در میان قریش، شخصیتی باصلابت بود و قریش برای او ارج خاصی قائل بودند. وضع روحیه و صلابت او بر همه معلوم و مشهود بود و مورخان درباره آن اختلافی ندارند. ابن اسحاق^۲ و ابن هشام و دیگر مورخان در این باره نوشته‌اند در آن وقت که مسلمان‌ها عده‌شان زیاد شده بود و در خانه‌های امن جمع می‌شدند و پیامبر اکرم (ص) قرآن به آنان تعلیم می‌داد، یک روز به عمر خبر دادند که در نزدیکی‌های صفا، در خانه امنی، چهل نفر از مسلمانان به سرپرستی رسول خدا جمع شده‌اند و با هم گفتگو می‌کنند. ظاهراً از قول خودش نقل کرده‌اند که گفت شمشیرم را برداشتم و به سویشان حرکت کردم که جمعشان را برهم بزنم. بین راه، شخصی، به اسم نَعیم، به او برمی‌خورد و می‌پرسد: چه خیالی داری؟ می‌گوید: چنین وضعی پیش آمده است و طاقت همه تمام شده و من می‌خواهم کار این‌ها را یکسره کنم! حالا آن شخص یا باطناً مسلمان بوده و قصد به راه آوردن عمر را داشته یا انگیزه دیگری داشته، به عمر می‌گوید: تو با جمعیتی که آنجا جمع شده‌اند چرا مواجه می‌شوی؟ اول برو به خانه‌ات و خویشاوندان خودت را ببین! عمر با تعجب می‌پرسد چطور؟ مگر چه شده؟ می‌گوید: خواهرت، فاطمه، و دامادت، سعیدبن زید، هر دو به این شخص گرویده‌اند. عمر از همان‌جا برمی‌گردد و می‌آید به خانه خواهرش. در خانه بسته بود، محکم در می‌زند. خواهرش و شوهرش و یکی از مسلمانان شکنجه‌دیده - که نوشته‌اند تا زمان خلافت عمر آثار شکنجه در بدنش باقی بود - به نام خَبَّاب بن اُرْت، از مسلمان‌های بسیار مخلص، شیفته و عاشق اسلام که به نومسلمان‌ها آیات وحی تعلیم می‌داد، در خانه بودند. وقتی که صدای در بلند می‌شود و این‌ها می‌فهمند عمر آمده است، هر کدام از یک طرف فرار می‌کنند و پنهان می‌شوند. عمر وارد می‌شود و شمشیر به دست، خانه را می‌گردد و دامادش را پیدا می‌کند و شروع می‌کند به زدنش. خواهرش می‌آید و ساطت کند تا شوهرش کشته نشود، عمر با مشت چنان محکم به بینی خواهرش می‌زند که چهره او خون‌آلود می‌شود. اما همچنان مقاومت می‌کردند. عمر می‌پرسد: شما هم به این دین گرویده‌اید؟ می‌گویند: بله. مقاومت خالصانه و چهره خون‌آلود خواهر و صفای جمعشان که برای تلاوت قرآن دور هم آمده‌اند کم‌کم حرارت و خشم عمر را پایین آورد. عمر، که حالا کمی نرم شده است، می‌نشیند و با خواهرش شروع می‌کند با

۱. الطبرسی، مجمع البیان، همان، ج ۱۰، ص ۵۸۴، ذیل مدثر ۱۱-۳۰؛ همان مجلسی، محمداقرا، بحار الانوار، ج

۱۷، باب ۱۷، باب اعجاز القرآن، صص ۲۱۱-۲۱۲.

۲. ابن هشام، السیره النبویه، از ابن اسحاق چگونگی اسلام آوردن عمر را نقل کرده است، نکه: ابن هشام، السیره

النبویه، همان، ج ۱، صص ۳۶۷-۳۷۱.

ملايمت صحبت کردن و می‌پرسد چکار می‌کردید؟ می‌گویند: قرآن تلاوت می‌کردیم؛ آری، همه ما مسلمان شده‌ایم. چرا؟ برای اینکه کلماتی از جانب خدا نازل شده است و ما به آن ایمان آورده‌ایم. عمر می‌پرسد حالا چیزی از این کلمات می‌دانی؟ نقل کرده‌اند که از سوره «طه» که تازه نازل شده بود شروع می‌کند برای عمر خواندن: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. طه. مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى. إِلَّا تَذَكُّرًا لِّمَنْ يَخْشَى. تَنْزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْأَعْلَى. الرَّحْمَانُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»^۱. آیات مناسب و خوبی بود. عمر کم‌کم از آن حالت عصبانیت فرود آمد و خاضع شد. و یا شاید سوره والشمس بوده که بر او خواندند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا. وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَّاهَا. وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا. وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا. وَالسَّمَاءُ وَمَا بَنَاهَا. وَالْأَرْضُ وَمَا طَحَاهَا. وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا. فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا. قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا»^۲. به هر حال، عمر تسلیم شد و گفت من را پیش پیامبر ببرید. اصحاب رسول خدا که فهمیدند عمر دارد می‌آید، همه جلو آمدند تا مانعش شوند. عده‌ای شمشیرش را گرفتند؛ بعضی‌ها هم را برای جنگیدن با او آماده شدند. پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: مانعش نشوید، بگذارید بیاید. و عمر همان‌جا اسلام می‌آورد. چند روز پیش از آن هم حمزه اسلام آورده بود. با اسلام آوردن حمزه و عمر، که دو قدرتمند قریش بودند، وضع و جو تغییر کرد. تا آن زمان، مسلمان‌ها پنهانی در خانه‌ها دور هم جمع می‌شدند و نماز می‌خواندند. اما از آن پس، علنی به مسجدالحرام می‌آمدند و حمزه از یک طرف حرکت می‌کرد و عمر از طرف دیگر و علنی نماز می‌خواندند. قریش می‌دید و به خود می‌پیچید و جرأت دم زدن نداشت!^۳

این تأثیری بود که قرآن بر قریش و عرب داشت. عرب، با همه اختلافاتی که داشت، یکپارچه و یکزبان بر ضد اسلام و دعوت اسلام قیام کرد. ولی این قیام به کجا رسید؟ طولی نکشید که مکه، فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین، رساترین در سخن، گفتار، خطابه و شعر تسلیم شد و پس از آن هم عرب تسلیم شد. در پی آن تأثیر، این تسلیم پیش آمد. این هم از مرحله سوم پیشرفت اسلام و دعوت قرآن.

۱. «به نام خداوند رحمتگر مهربان. طه. قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به رنج آفتی، جز اینکه برای هر که می‌ترسد، پندی باشد. [کتابی است] نازل‌شده از جانب کسی که زمین و آسمان‌های بلند را آفریده است. خدای رحمان که بر عرش استیلا یافته است». طه (۲۰)، ۵-۱.
۲. «سوگند به خورشید و تابندگی‌اش. سوگند به مه چون پی [خورشید] رود. سوگند به روز چون [زمین را] روشن گرداند، سوگند به شب چو پرده بر آن پوشد، سوگند به آسمان و آن کس که آن را گسترده، سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد، سپس پلیدی و پرواگیری‌اش را به آن الهام کرد. که هر کس آن را پاک گردانید، قطعاً رستگار شد». شمس (۹۱)، ۹-۱.
۳. ابن‌هشام، همان؛ ابن‌تایر، الکامل فی التاریخ، همان، ج ۲، صص ۸۴-۸۷.